

نقش کارکيا ميرزا علي در تفكر شيعي شاه اسماعيل صفوي

دکتر عباسقلي غفاري فرد

دانشگاه آزاد اسلامي واحد تهران مرکزي
تهران، ايران

چکیده

شاه اسماعيل اول صفوي (۹۰۷-۹۳۰ ه.ق) پس از نشستن بر تخت سلطنت در تبريز، مذهب شيعه دوازده امامي را رسمي اعلام کرد. پدران شاه اسماعيل داراي مذهب سني و مرشد طريقت صفوي بودند. شاه اسماعيل از مذهب پدران خود كناره گرفت و با عزمي راسخ به ترويج مذهب شيعه پرداخت. در جلب او به مذهب شيعه، کارکيا ميرزا علي حاکم لاهيجان نقش اساسي داشت. اين مقاله به بررسي شکل گيري تفكر شاه اسماعيل در راستاي مذهب شيعه در لاهيجان مي پردازد.

کلید واژگان: گرايش شيعي شاه اسماعيل، کارکيا ميرزا علي، نجم الدین مسعود، شمس الدین لاهیجی

مقدمه

شیخ صفی الدین نیای پنجم شاه اسماعیل پیرو مذهب سنت بود.^۱ جانشینان شیخ صفی الدین تا شاه اسماعیل، یعنی صدرالدین (م ۷۹۴ ه. ق)؛ خواجه علی (م ۸۳۰ ه. ق)؛ شیخ ابراهیم (م ۸۵۱ ه. ق)؛ شیخ جنید (م ۸۶۴ ه. ق)؛ و شیخ حیدر (م ۸۹۳ ه. ق) تا آنجا که نگارنده تحقیق کرده، هیچ یک پیرو مذهب شیعه نبوده اند و در منابع تاریخی پیش از پادشاهی شاه اسماعیل، به این موضوع اشاره نشده است. بدیهی است اگر در منابع تاریخی پس از روزگار شاه اسماعیل، سخنی از تشیع نیاکان او به میان آمده باشد دارای اعتبار نخواهد بود. طریقت صفوی از روزگار شیخ صفی الدین (م ۷۳۵ ه. ق) تا روزگار جنید بیشتر روحانی و معنوی بوده اما از آن پس تحولی در این طریقت روی داده است، به این معنی که شیخ جنید تلاش کرده طریقت روحانی را به سلطنت دنیایی و اقتدار تبدیل کند و البته این تحول ربطی به مذهب تسنن یا تشیع نداشته زیرا مذهب و طریقت دو مقوله جدا از یکدیگر بودند. شیخ صفی الدین و جانشینانش تا شیخ جنید با پیروی از مذهب تسنن بر سجاده ارشاد نیز تکیه داشتند؛ شیخ جنید و شیخ حیدر نیز به همین شیوه، مرشد طریقت صفوی به شمار می رفتند منتها به فکر سلطنت و اقتدار دنیوی نیز افتاده بودند. اما شاه اسماعیل ضمن تکیه بر سجاده ارشاد طریقت صفوی، مذهب خود را تغییر داد و به مذهب شیعه گروید. بنا براین، شاه اسماعیل ضمن کسب اقتدار دنیوی، وارث سجاده ارشادی شد که جنید آن را به سلطنت طلبی تغییر داده بود. شیخ جنید نخستین کسی بود که چنین تحولی در طریقت صفوی ایجاد کرد:

«سیرت اجداد را تغییر داد و مرغ و سوس در آشیانه خیالش بیضه هوای مملکت داری نهاد لاجرم در فضای سودا پروازها کرد و باز فکرت را جهت صید مملکت هر ساعت به تسخیر بومی و کشوری میفکند»^۲

به این ترتیب، جنید بی آن که به مذهب شیعه در آید، طریقت صفوی را به سوی غالیگری سوق داد. شیخ حیدر پسر شیخ جنید و پدر شاه اسماعیل بی آن که سخنی از مذهب شیعه به میان آورد، طریقه تحول یافته طریقت صفوی را از پدر به ارث برد و این طریقت در دوره او به «طریقه حیدری» معروف شد. در باره این طریقه گفته اند:

«به زعم و اعتقاد آنها [پیروان طریقت حیدری] جزئی از اجزاء الوهیت خداوندی به امام علی علیه السلام حلول کرده و توانسته به واسطه همین قدرت، باب خیبر را بکند سپس به سیدالشهداء و از او هم به امام زین العابدین (ع) و امام محمدباقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) و سپس به ابوالسادات^۳، یعنی امام موسی الکاظم (ع)، و سرانجام به امام ابومحمد ابوالقاسم حمزه جد امجد شیخ صفی الدین رسیده است.^۴ اما بعد از امام ابومحمد القاسم حمزه، امامت مقطوع و منقلب به مشیخت شده و به احمد الاعرابی و به همین واسطه به جلال الحق حیدرثانی [شیخ حیدر] حلول کرده است

وجلالات الحق خواسته است که این قدرت را ظاهر سازد. چون از جانب حق اجازتی به آن درجه نداشته موفق به مقصود نشده است. حضرت شاه اسماعیل که ظهور کرده به اجازت یزدان پاک، مذهب حق را شایع ساخته است. شیخ کمر بسته از خانواده حیدریه مالک الرقاب و مسلط بر جان و مال و اعیال و اولاد مریدان است و از هر چیز که انسان متمتع میشود حق خمس دارد و خمس را عیناً یا بدلاً گرفتن در اختیار شیخ است»^۴

این غالیگری در روزگار خود شاه اسماعیل به جائی رسید که مریدان جایگاه مرشد طریقت صفوی را تا درجه الوهیت بالا بردند:

«مردم، به ویژه سربازان، این صوفی [شاه اسماعیل] را دوست دارند و جایگاه او را تا درجه الوهیت بالا می برند. اکثر سربازانش بدون زره به میدان می روند و آرزو می کنند که سرورشان اسماعیل آنان را حین جنگ تماشا کند. عده ای دیگر نیز بدون زره به جنگ می روند و شوق جانبازی در راه پادشاه خود دارند. با سینه های برهنه یورش می برند و فریاد می زنند شیخ، شیخ»^۵

به هر حال، شیخ جنید و شیخ حیدر در راه کسب سلطنت و اقتدار دنیوی تلاش های زیادی به عمل آوردند تا جائی که شاید بتوان گفت بسترهای لازم برای تأسیس سلطنت صفوی را آنها آماده کردند و شاه اسماعیل تخت و تاجی را تصاحب کرد که راه آن را شیخ جنید و شیخ حیدر هموار کرده بودند. شیخ جنید در راه هدف کشته شد و شیخ حیدر نیز به همان سرنوشت دچار شد. هنگامی که شیخ حیدر کشته شد، اسماعیل یک سال بیشتر نداشت. سپس به فرمان سلطان یعقوب، او را به همراه برادران و مادرش در شیراز، در قلعه استخر زندانی کردند (۸۹۴ ه. ق) از آنجا که میان فرمانروایان آق قویونلو بر سر سلطنت منازعه در گرفته بود، رستم بیگ بن مقصود بیگ بن امیر حسن بیگ (اوزون حسن) پسران حیدر را از زندان آزاد کرد و با کمک آنها بر رقبا پیروز شد. اما به زودی از قدرت آنها نگران شد و سلطانعلی پادشاه برادر بزرگ اسماعیل را کشت. پس از آن بود که اسماعیل به گیلان و به لاهیجان گریخت.^۶

کارکیا میرزا علی

کارکیا میرزا علی از سادات آل کیا بود. این سلسله از نوادگان امام چهارم، زین العابدین (ع) بودند که از جور و ستم خلفای عباسی گریخته به مازندران آمدند و در آنجا حکومت های مستقلی تشکیل دادند.^۷ سید امیر کیا جد سادات کیای لاهیجان برای نخستین بار از ملاط گیلان خروج کرد و در اشکور و کلارستاق به تبلیغ مذهب شیعه پرداخت. پس از در گذشت او، فرزندان او به رهبری پسر ارشد او، سید علی کیا به مازندران رفتند و در سال ۷۷۳ در آمل با سید قوام الدین مرعشی ملاقات کردند.^۸ سید قوام الدین مرعشی مرید سید عزیزالدین سوغندی از رهبران

نهضت سربداران به شمار میرفت و حکومت سادات مرعشی را در مازندران بنیان گذاشته بود.^{۱۰} آل کیا به کمک مرعشیان توانستند در لاهیجان حکومت سادات آل کیا را برقرار سازند و از ۷۶۹ تا ۱۰۰۰ هـ ق در آنجا حکومت کردند.^{۱۱} کارکیا میرزاعلی پسر کارکیا محمد بود^{۱۲} که در ۸۴۷ هجری به دنیا آمد.^{۱۳} پس از فوت کارکیا ناصر در ۸۵۱ هجری پسرش کارکیا محمد جانشین وی شد و پس از درگذشت کارکیا محمد، کارکیا میرزاعلی در ۸۸۳ هجری حکومت رسید.^{۱۴}

اسماعیل در لاهیجان

اسماعیل هنگامی که در لاهیجان به دیدار کارکیا میرزاعلی نائل شد هشت ساله بود، یعنی در سنی قرار داشت که هر چیزی در صفحه سفید ذهن او نقش دیر پای می بست و به اصطلاح «کالتش فی الحجر» می شد و به عبارت دیگر سن او، سن آموزش بود.^{۱۵} تا این زمان اسماعیل آموزه های شیعی نداشت و می توان گفت که وارث افکار طریقت غالیگرانه جنید وحیدر بود.^{۱۶} هنگام کشته شدن پدرش، شیخ حیدر، او یک سال بیشتر نداشت و مادرش عالم شاه بیگم مسیحی به شمار می رفت.^{۱۷} برادرانش نیز به دلیل خویشاوندی با ترکمانان سنی مذهب آق قویونلو، از مذهب آن ها پیروی می کردند.^{۱۸}

آموزه های شیعی اسماعیل از لاهیجان آغاز شد و «لاهیجان در ایجاد تعصب مذهبی در اسماعیل مهمترین و مؤثرترین نقش را داشته است»^{۱۹} اسماعیل هنگام ورود به لاهیجان هشت ساله بود و برای فراگیری آماده بود.^{۲۰}

مورخان عثمانی نیز به درستی بر این گفته تأکید کرده اند، از جمله صاحب اخبارالدول نوشته که رافضیان [شیعیان] گیلان عمل رفض را به اسماعیل آموختند.^{۲۱} نویسنده اخبارالدول معتقد است که راه و رسم دیرین مشایخ صفویه با عقیده اهل سنت متناسب بوده اما تعلیمات سادات آل کیا موجب شده تا اسماعیل با عدول از باورهای صوفیانه به باورهای شیعی گرایش پیدا کند.^{۲۲}

کارکیا میرزا علی، شمس الدین لاهیجی^{۲۳} را که عالمی برجسته در مذهب شیعی به شمار می رفت برای آموزش دادن به اسماعیل برگزید و به گفته روملو، شمس الدین لاهیجی قرائت قرآن را به اسماعیل آموخت.^{۲۴} این معلم چنان تأثیری بر اسماعیل گذاشت که بنیانگذار سلسله صفوی پس از جلوس بر تخت سلطنت بی درنگ او را به مقام «صدارت» برگزید و به گفته خواندامیر، تمام موقوفات مملکت را در اختیار شمس الدین لاهیجی قرار داد و شمس الدین «ابواب دین پروری بر گشاد»^{۲۵} جمله اخیر می تواند به معنی تبلیغ آیین شیعی از سوی شمس الدین لاهیجی در آغاز سلطنت شاه اسماعیل بوده باشد.^{۲۶} صدر در روزگار صفویه رئیس نهاد مذهبی بود و قدرت او از تشکیلات سیاسی سرچشمه می گرفت. در دوره صفویان نخستین، صدر و دیگر اعضاء طبقات

مذهبی امور نظامی را اداره می کردند^{۱۹}. از این گفته هم می توان استنباط کرد که تأثیر شمس الدین لاهیجی به عنوان معلم شاه اسماعیل چنان زیاد بوده که او را در امور دین و امور نظامی دخالت داده است.

نجم الدین مسعود

یکی دیگر از کسانی که در آموزه های اسماعیل در لاهیجان نقش مهمی داشت، زرگری بود به نام نجم الدین مسعود که از بزرگان و اشراف رشت به شمار می رفت^{۲۰} او هم معلم اسماعیل شد و به او درس حکمت و نجوم و ریاضی می آموخت^{۲۱} نجم الدین مسعود نیز پیرو مذهب شیعه بود و در طول اقامت اسماعیل در لاهیجان، همچنان با او حشر و نشر داشت^{۲۲} نجم الدین مسعود پس از حرکت اسماعیل از لاهیجان، در گیلان باقی ماند^{۲۳} اما کوسه عباس سپهسالار حاکم رشت، امیره اسحاق، که می دانست نجم الدین مسعود پیرو مذهب شیعه است، امیره اسحاق را به کشتن او ترغیب کرد^{۲۴} کوسه عباس پیرو آیین سنت بود و نسبت به این مذهب تعصب داشت^{۲۵} نجم الدین مسعود پس از این تصمیم از گیلان گریخت و به نزد شاه اسماعیل رفت^{۲۶} افکار شیعی و معلمی نجم الدین مسعود چنان شاه اسماعیل را تحت تأثیر قرار داده بود که او را به عنوان «وکیل نفس نفیس همایون»^{۲۷} قرارداد^{۲۸} اداره تمام مملکت به دست نجم الدین مسعود افتاد و «پایه قدر و منزلتش از تمامی امراء عظام و مقربان بارگاه فلک احتشام درگذشت و درگاه خلاق ملازش بیمن تربیت پادشاه وافر عنایت آرامگاه اشراف اعیان عراق و فارس و آذربایجان گشت»^{۲۹}.

اگر چه برخی از مورخان (از جمله سیوری)^{۳۰}، انتصاب نجم الدین مسعود به مقام «وکالت نفس نفیس همایون» را اقدامی سنجیده از سوی شاه اسماعیل برای جلوگیری از تقویت بیشتر قزلباش و عناصر ترکمن، دانسته اند، زیرا نجم الدین مسعود از اهالی گیلان و عنصری ایرانی به شمار می رفت؛ اما دلیل مهم انتخاب نجم الدین مسعود به مقام مذکور می تواند متأثر از آموزش های شاه اسماعیل از او در دوران کودکی و احساس یک متعلم نسبت به معلم خود بوده باشد^{۳۱}.

نتیجه

نیاکان شاه اسماعیل هرگز گرایشی به مذهب شیعه نشان نداده و سخنی از آن به میان نیاورده اند^{۳۲} از روزگار شیخ صفی الدین تا جلوس شاه اسماعیل بر تخت سلطنت یعنی از ۷۰۰ هجری تا ۹۰۷ هجری، جنبه های اعتقادی صفویه را عمدتاً همان طریقت صفوی تشکیل می داده و این طریقت تا روزگار شیخ جنید، طریقتی معنوی بر مبنای پابندی به شریعت و مذهب سنی بوده و بیشتر هدف معنوی و روحانی داشته است^{۳۳} با تکیه شیخ جنید بر سجاده ارشاد، طریقت آرام و معنوی، ضمن

پایبندی به مذهب سنت، به سلطنت طلبی و دنیاداری و خشونت گراییده و شیخ جنید و شیخ حیدر جان خود را در راه این طریقت تحول یافته گذاشته اند. شاه اسماعیل در پی منازعات در میان خاندان حاکم آق قویونلو و کشته شدن پدرش حیدر و در صغر سن آموزه مذهبی و طریقتی محکمی نداشته است. درست در همین هنگام به لاهیجان پناهنده شده و در آنجا کار کیا میرزا علی حاکم شیعی آن شهر و شمس الدین لاهیجی و نجم الدین مسود، آموزه های شیعی را در ذهن او جای داده اند.

پی نوشت

- ۱- شیخ صفی الدین سنّی شافعی بوده و در کتاب صفوة الصفا به روشنی بر سنّی بودن او تأکید شده است. برای آگاهی بیشتر، نگاه کنید به غفاری فرد، عباسقلی، ۱۳۸۶، تاریخ ایران (از ساسانیان تا افشاریه)، تهران، انتشارات فردوس، ص ۷۶-۷۱؛ کسروی، احمد، ۱۳۷۹، شیخ صفی و تبارش، تهران، انتشارات فردوس، در بیشتر صفحات.
- ۲- الخنجی الاصفهانی، فضل الله بن روزبهان بن فضل الله، ۱۳۷۹، تاریخ عالم آرای امینی، به کوشش مسعود شرقی، تهران انتشارات خانواده، ص ۲۸۹-۲۸۸.
- ۳- اصطلاح «ابوالسادات» از آن روی ذکر شده که صفویه به ناروا خود را به امام هفتم، موسی الکاظم (ع) منتسب ساخته و در پی کسب سیادت بر آمده اند. چنانکه از سیاق عبارت برمی آید، پیروان طریقه حیدریه، به ائمه بعد از امام هفتم نیز معتقد نبوده اند زیرا به باور آنها امامت در امام موسی الکاظم منقطع شده و پس از آن «شیوخ» جانشین ائمه بوده اند. برای آگاهی بیشتر در باره اصل و نسب صفویه، نگاه کنید به غفاری فرد، ۱۳۸۶، ص ۹۵-۸۳؛ کسروی، ۱۳۷۹، بیشتر صفحات.
- ۴- ارزنة الرومی [اسپناچی]، محمد عارف بن حاج محمد شریف، انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام، نسخه خطی کتابخانه ملک، ۳۲-۳۴.
- ۵- امیری، منوچهر [مترجم]، ۱۳۴۹، سفرنامه های ونیزیان در ایران، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ص ۳۲۳.
- ۶- شیخ جنید جدّ شاه اسماعیل، پسر ششم شیخ ابراهیم بود. شگفت است که جهانشاه قراقویونلو، فرمانروای شیعی مذهب ایران، با او دشمنی داشت. اگرچه برخی از نویسندگان از جمله هیتس، والتر، ۱۳۶۱، تشکیل دولت ملی در ایران، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران، انتشارات خوارزمی، ص ۲۲-۱۵، این دشمنی را ناشی از نگرانی جهانشاه تعبیر کرده است، اما نقش مذهب نیز

نمیتواند در این مورد نا دیده انگاشته شود، به ویژه آن که شیخ جنید در برابر تهدیدات جهانشاه شیعی مذهب، با امیرحسن بیگ (اوزون حسن) آق قویونلو سنی مذهب، متحد شده است. به هر حال شیخ جنید پس از دریافت اخطار از سوی جهانشاه برای ترک اردبیل، ابتدا به دیاربکر رفت و در آنجا از سلطان عثمانی کمک خواست اما سلطان مراد دوم تقاضای او را نپذیرفت. جنید در نهایت به نزد امیر حسن بیگ رفت و از سوی او مورد استقبال قرار گرفت. ازدواج شیخ جنید با خدیجه بیگم خواهر امیر حسن بیگ، این اتحاد را محکم تر ساخت. شیخ جنید که دیگر طریقت صفوی را به سلطنت طلبی و دنیاداری تغییر داده بود، معمولاً به قصد غارت به جنگ چرکس ها و گرجی ها می رفت و به این جنگ ها عنوان «غزا» و «جهاد» می داد. جنید در سرراه خود به غارت می پرداخت، از جمله هنگامی که از شروان می گذشت، طبرسران را غارت کرد و امیرخلیل الله حاکم شروان نگران شد که مبادا جنید قلمرو او را نیز غارت کند. بنابراین، با جنید به جنگ پرداخت و جنید در این جنگ کشته شد (۸۷۳ ه. ق). شیخ حیدر پسر شیخ جنید پس از کشته شدن پدرش، تحت سرپرستی دایی خود امیرحسن بیگ قرار گرفت. او همواره به فکر انتقام قتل پدر بود و به تقلید از شیخ جنید در ۸۸۸ تصمیم به «غزا» گرفت و برای جنگ با چرکس ها عازم داغستان شد. پس از پیروزی در این جنگ به فکر گرفتن انتقام پدر از فرخ یسار شروانشاه پسر امیرخلیل الله افتاد. اما پیروانش به بهانه خستگی ناشی از جنگ او را از آن تصمیم منصرف کردند. در این میان سلطان یعقوب از قدرت یابی شیخ حیدر نگران شد و وبا فرخ یسار پدر زن خود، بر ضد حیدر اقدام کرد. در جنگی که در طبرسران اتفاق افتاد شیخ حیدر کشته شد (رجب ۸۹۳ ه. ق) برای آگاهی بیشتر، نگاه کنید به الخنجی الاصفهانی، ۱۳۷۹، ص ۳۱۸-۲۸۵).

۷- پس از کشته شدن شیخ حیدر، اسماعیل را همراه مادر و برادرانش سلطانعلی پادشاه و ابراهیم در قلعه استخر فارس زندانی کردند. چون سلطان یعقوب در ۸۹۶ ه. ق درگذشت، میان امرای آق قویونلو اختلاف افتاد. گروهی میرزا بایسنقر پسر سلطان یعقوب گروهی مسیح میرزا پسر امیرحسن بیگ و عمومی بایسنقر رابه پادشاهی برداشتند. در جنگ میان دو گروه، مسیح میرزا کشته شد و بایسنقر بر تخت سلطنت نشست. رستم بیگ پسر مقصود بیگ و نوه امیرحسن بیگ از دیگر مدعیان تخت و تاج با میرزا بایسنقر به مخالفت برخاست و تصمیم گرفت از پسران حیدر کمک بگیرد. بنابراین، آنها را به تبریز فراخواند و سپس به شروان فرستاد. رستم بیگ با کمک پسران حیدر به پیروزی دست یافت. اما چون از کثرت پیروان صفویه نگران بود در صدد کشتن آنها

برآمد. سرانجام سلطانعلی پادشاه برادر بزرگتر در جنگ کشته شد و اسماعیل را سران قزلباش ابتدا به اردبیل بردند و سپس او را به سوی گیلان فراری دادند. اسماعیل نخست به حضور امیره اسحاق حاکم سنی مذهب رشت رفت و پس از اقامتی هفت تا سی روزه، به لاهیجان عزیمت کرد. یکی از علل این تصمیم ناتوانی امیره اسحاق در نگهداری از اسماعیل در برابر آق قویونلو بود، در حالی که کارکیا میرزاعلی از نظر بزرگی خاندان و سابقه دودمان بر تمام حکام گیلان برتری داشت. (برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به جهانگشای خاقان (نویسنده ناشناس)، ۱۳۶۴، با مقدمه الله دتا مظطر، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ص ۳۰-۲۵؛ خواندامیر، غیاث الدین بن همام الدین الحسینی، ۱۳۵۳، حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران، کتابفروشی خیام، ج ۴، ص ۴۴۱-۴۳۴؛ نوائی، عبدالحسین - غفاری فرد، عباسقلی، ۱۳۸۶، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفویه، تهران، انتشارات سمت، ص ۵۷-۵۳).

۸- رابینو، ه. ل. ۱۳۶۴، فرمانروایان گیلان، ترجمه م. پ. جکتاجی-رضا مدنی، رشت، نشر گیلکان. ص ۲۵-۲۴.

۹- مرعشی، سید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین، ۱۳۶۴، تاریخ گیلان و دیلمستان، تصحیح منوچهر ستوده، تهران، انتشارات اطلاعات، ص ۳۷۹.

۱۰- آژند، یعقوب، ۱۳۶۵، قیام مرعشیان، تهران انتشارات امیرکبیر، ص ۱۱۷؛ رابینو، ۱۳۶۴، ص ۲۵-۲۴.

۱۱- کارکیا محمد بن ناصر بن محمد بن هادی بن علی کیا.

۱۲- مرعشی، ۱۳۶۴، ص ۲۵۷.

۱۳- همان کتاب، ص ۴۰۹.

۱۴- پارسادوست، منوچهر، ۱۳۷۵، شاه اسماعیل اول: پادشاهی با اثرهای دیرپا در ایران و ایرانی، تهران شرکت سهامی انتشار، ص ۲۴۴.

۱۵- رحیم زاده صفوی، ۱۳۴۱، زندگانی شاه اسماعیل صفوی، تهران، انتشارات خیام، ۱۱۷.

۱۶- به گفته خواندامیر (۱۳۵۳، ج ۴، ص ۴۶۸)، قاضی شمس الدین جیلانی.

۱۷- روملو، حسن بیگ، ۱۳۵۹، احسن التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران، انتشارات بابک، ص ۲۰.

۱۸- خواندامیر، ۱۳۵۳، ج ۴، ص ۴۶۸.

۱۹- سیوری، م. راجر، ۱۳۸۲، تحقیقاتی در تاریخ ایران عصر صفوی، ترجمه عباسقلی غفاری فرد- محمدباقر آرام، تهران، انتشارات امیرکبیر، ص ۱۲۶.

۲۰- «وکیل نفس نفیس همایون» در وهله نخست به جانشین شاه در زمینه اقتدار مذهبی و روحانی اشاره دارد. صاحب این مقام، نقش برجسته ای در امور سیاسی ایفاء میکرد و یکی از فرماندهان بزرگ نظامی به شمار می رفت. در روزگار پادشاهی شاه اسماعیل، «وکیل نفس نفیس همایون» معنی جانشین، معاون یا نماینده شاه داشت. پس از شکست چالدران دیگر ذکری از این عنوان به میان نیامده است. (نگاه کنید به سیوری، راجر، ۱۳۸۲، ص ۱۱۷-۱۱۳).

۲۱- خواندامیر، ۱۳۵۳، ج ۴، ص ۴۹۱.

۲۲- سیوری، ۱۳۸۲، ص ۱۱۵.